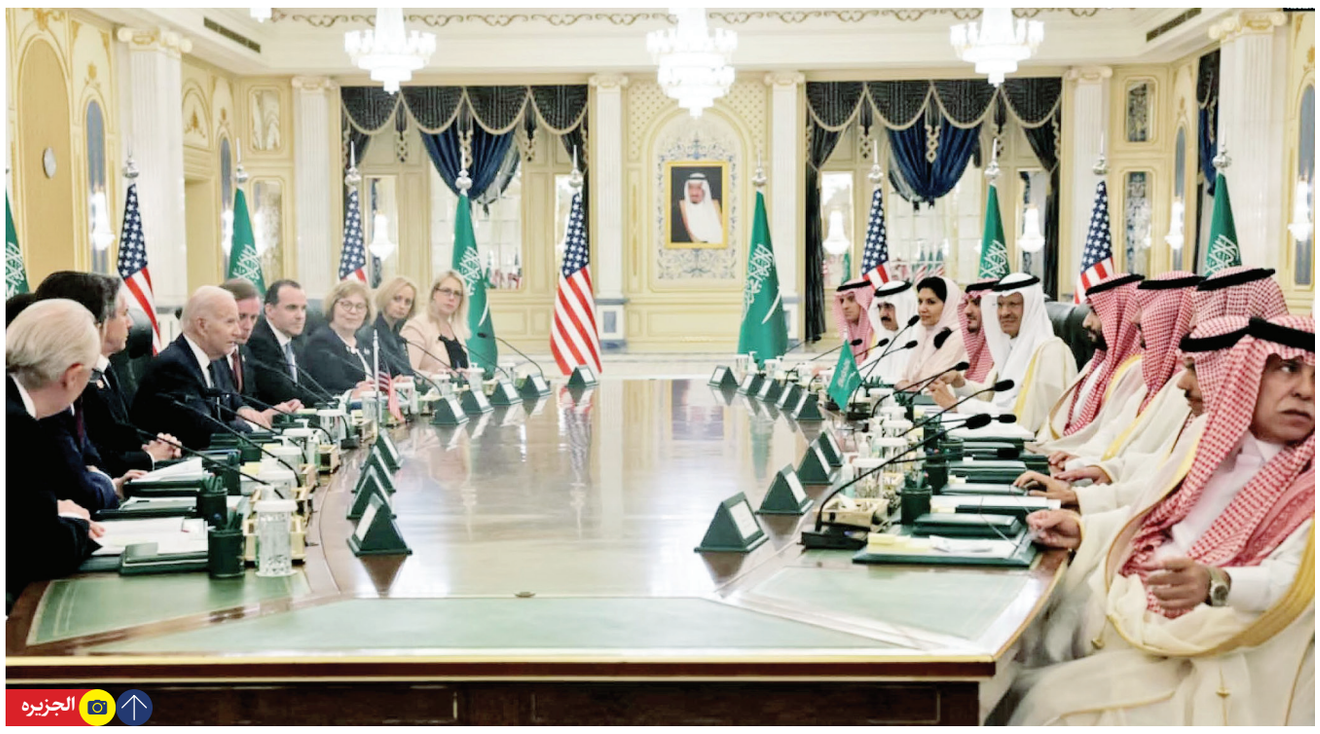
الجزیره

«ایران» بررسی می کند

عبور خاورمیانه از نظم امریکایی

گزارش

جنگ غزه بیش از پیش پیچیدگی و شکنندگی معادلات خاورمیانه را نمایان کرد. امریکایی‌ها که تا الان خود را با این باور که می‌توانند با جایگزین کردن همپیمان منطقه‌ای‌شان یعنی اسرائیل، روی خود را از این منطقه پرفراز و نشیب برگردانند، حالا با جنگی از سوی این رژیم روبه‌رو شده‌اند که برای حمایت از آن، دیگر کمترین حمایتی از سوی شرکای غربی و متحدان عربی‌شان دریافت نمی‌کنند. بنابراین به نظر می‌رسد این آموزه «هنری کیسینجر»، دیپلمات کهنه‌کار امریکایی که چند روزی از مرگ او می گذرد مبنی بر اینکه «برای مشروعیت بخشیدن به نظم باثبات، واشنگتن باید متحدان و شرکایش را تشویق کند تا به نارضایتی‌های منطقه بپردازند» دیگر چندان محلی از اعراب نداشته باشد. چه آنکه به نظر می‌رسد اینک سمت و سوی همه نارضایتی‌های موجود، متوجه راهبردی است که محور امریکا-اسرائیل در بطن تحولات اخیر به اجرا درآورده و به شکل‌گیری سدی مستحکم توسط کشورهای منطقه‌ای در برابر تحقق اهداف این محور اسرائیلی در خاورمیانه انجامیده است.

«جو بایدن»، رئیس‌جمهور امریکا تا پیش از این، عمده توجه خود را معطوف رقابتی کرده بود که در حوزه آسیا در رقابت تنگاتنگ با پکن جریان یافته بود و او درعین حال سروسامان دادن به یک نظم منطقه‌ای تحت حمایت خود را دنبال می‌کرد؛ نظمی که با وجود خارج کردن نیروهایش از خاورمیانه، همچنان ایالات متحده را بازیگر اصلی این منطقه معرفی می‌کرد و در قالب این نظم جدید می‌بایستی موازنه قدرتی شکل می‌گرفت که با حمایت از متحدان منطقه‌ای‌اش یعنی اسرائیل و کشورهای عربی ممکن می‌شد. اما به نظر می‌رسید که «بایدن» برای ترتیب دادن نظم مورد نظر خود از یک سو منازعه تاریخی اسرائیل و فلسطین را به بوته فراموشی سپرده و از سوی دیگر نقش جمهوری اسلامی را در پیگیری سیاست خارجی جدید منطقه‌ای‌اش مبنی بر همکاری درون‌منطقه‌ای، نادیده گرفته بود.

اسلحه کم‌توان ترامپ

«دونالد ترامپ» در دوره ریاست جمهوری جنجالی‌اش همه توش و توان خود را برای تحت فشار قرار دادن ایران به کار گرفت و همزمان کوشید با اعطای موقعیت هژمونیک به عربستان سعودی از سویی و پیگیری معامله قرن و صلح ابراهیم از سوی دیگر، خاورمیانه جدید را بر مبنای ثبات هژمونیک عربستان-اسرائیل تعریف کند؛ سیاستی که قابل انتظار بود با مقاومت جمهوری اسلامی و همپیمانانش در بلوک مقاومت روبه‌رو شود. اگرچه کار به یکی از بزرگ‌ترین جنگ‌های اقتصادی ایالات متحده علیه ایران از طریق تحریم‌ها انجامید اما اسلحه‌ای که ترامپ به سمت جمهوری اسلامی نشانه رفته بود، کم‌توان‌تر از آن بود که بتواند ایران و شرکایش را متزلزل کند و برای متحدان عربی واشنگتن، موقعیت هژمونیک به بار آورد تا نظم پساامریکایی متکی بر همسویی اسرائیل-عربستان پدیدار شود.

خوشبینی «بایدن»

دولت «جو بایدن» هرچند نسبت به این واقعیت که امکان تحقق نظم مبتنی بر هژمونی اسرائیل برای خاورمیانه پساامریکایی وجود ندارد، وقوف پیدا کرده بود با این حال همچنان خوشبینی خود را نسبت به اجرای توافق ابراهیم حفظ کرد و کوشید در عین حال که برای تکمیل پروژه عادی‌سازی رابطه میان اسرائیل و کشورهای عربی بویژه عربستان سعودی تلاش می‌کند، تنش با تهران بر سر پرونده هسته‌ای را از طریق مذاکرات دوجانبه بکاهد و به این ترتیب زمینه را برای ایجاد نظم مبتنی بر ثبات البته با محوریت تل‌آویو فراهم سازد.

وقتی ایالات متحده خطوط اصلی سیاست خارجی جدید امریکا درباره خاورمیانه خود را به شکلی واضح‌تر نشان داد و«بایدن» دو سال پیش با «مصطفی الکاظمی»، نخست‌وزیر پیشین عراق دیدار کرد و از کاهش نیروهای امریکایی به ۲۵۰۰ نیرو آن هم نه با مأموریت عملیاتی بلکه با اهداف مستشاری و آموزشی خبر داد، معلوم شد که واشنگتن با آسودگی خاطر راهبرد مورد نظر خود را به اجرا گذاشته است. در امتداد همین سیاست، کاخ سفید تصمیم گرفت به هر قیمت و شکلی که شده از افغانستان خارج شود و البته با نحوه خروجش یک افتضاح کامل در تاریخ سیاست خارجی امریکا را به بار آورد؛ اتفاقی که فرصتی فراهم کرد تا بازیگران اصلی خاورمیانه پای میز مذاکره با یکدیگر بنشینند تا در فقدان امریکا به موازنه‌ای جدید دست یابند که انتظار می‌رفت از بطن آن، یک نظام امنیت دسته‌جمعی و متکی بر موازنه بیرون بیاید. اینچنین بود که به تدریج همپیمانان عربی امریکا از این کشور فاصله گرفتند. چنانکه رابطه ریاض و واشنگتن به تیره‌ترین وضعیت ممکن رسید، سفارت امارات در دمشق بازگشایی شد، مصر و ترکیه به گفت‌وگو نشستند؛ ایران و عربستان وارد مذاکره شدند؛ محمد بن زاید با استقبال گرم اردوغان به آنکارا رفت تا جنگ سرد ۵ ساله دو کشور پایان یابد و برادر مورد اعتمادش «طحنون بن زاید»، مشاور امنیت ملی امارات را نیز به تهران فرستاد تا برای آغازی مجدد با تهران تلاش کند. در ادامه قدرت گرفتن ایران و بازگشایی رابطه‌اش با عربستان، ستاره اقبال رژیم صهیونیستی در منطقه را تیره و تار کرد و این رژیم که تا پیش از این دستی باز در منطقه داشت و با ارتش و نیروی هوایی خود می‌توانست هر پایتخت عربی‌ای را تهدید کند، امروز به یک قدرت بی‌دفاع در تحولاتی تبدیل شده که ایران و بازیگران عربی را در یک ائتلاف قدرت رو به ارتقا می‌بیند. همه اینها نشان می‌داد که عصر جدیدی در خاورمیانه آغاز شده است؛ عصری که به‌نظر می‌رسید مؤلفه اصلی آن، خروج امریکا از خاورمیانه و ورود به یک نظم پساامریکایی در این منطقه است.

> بازیگران منطقه‌ای در حال تدوین نقشه‌ای متفاوت از نقشه امریکا در خاورمیانه هستند و ایالات‌متحده به نوعی در حال خداحافظی با مفهوم منسوخ جنگ سرد از منطقه است

جنگ غزه؛ تیر آخر

وقوع عملیات «طوفان الاقصی» که واشنگتن را به پشتیبانی سخت‌افزاری همه‌جانبه نظامی از اسرائیل ناگزیر کرد، امریکا را در چنبره تعهدات بی‌پایان امنیتی در منطقه‌ای گرفتار کرده است که تا همین اواخر تلاش داشت پای خود را از آن بیرون بکشد. با این حال دولت «بایدن» هیچ نشانه‌ای از اصلاح و ترمیم سیاست کوتاه و میان‌مدت با هدف رفع ناکامی‌ها و ریسک‌های راهبرد کنونی‌اش از خود نشان نداده و به جای آن، خود را درگیر یک رویکرد بشدت امنیتی کرده که متکی بر مداخله نظامی سنگین‌تر در منطقه و تداوم تلاش‌ها برای عادی‌سازی رابطه میان کشورهای عربی و اسرائیل است.

در چنین فضایی سخنان اخیر رهبر انقلاب پیرامون فروپاشی نظم امریکایی و مختصات شکل‌گیری نظم جدیدی که جایی برای نقش‌آفرینی ایالات متحده متصور نیست، اشاره دقیقی داشت به اینکه در روند بحران نظامی جاری میان اسرائیل و جبهه مقاومت، نشانه‌های افول نظم امریکایی و یکجانبه‌گرایی در حال پدیدار شدن است و سیاست در پیش گرفته‌شده از سوی بازیگران منطقه در حمایت از مقاومت، مؤلفه‌ای اثرگذار برای یکسره کردن نقش‌آفرینی قطب‌های سنتی قدرت در خاورمیانه به شمار می رود.

این در حالی است که به اعتقاد اغلب ناظران بین‌الملل، بازیگران منطقه‌ای در حال تدوین نقشه‌ای متفاوت از نقشه امریکا در خاورمیانه هستند و ایالات‌متحده به نوعی در حال خداحافظی با مفهوم منسوخ جنگ سرد از منطقه است و با افول هژمونی و کاهش چتر امنیتی این کشور، بازیگران اثرگذار منطقه و در رأس آنها ایران و عربستان به سمت موازنه‌سازی با تکیه بر توانایی‌های داخلی در منطقه گام برمی‌دارند. به این ترتیب موقعیت پساامریکایی خاورمیانه فرصتی فراهم آورده تا مشکلات تجمیع شده میان ایران و بازیگران این منطقه برطرف شود و همه کشورها وارد فرایند تنش‌زدایی شوند؛ فرایندی که قطعاً مقدمه شکل‌گیری نظم جدید خاورمیانه خواهد بود.

جنگ غزه و تغییر نظم جهانی

تحلیل

محمد بیات
کارشناس مسائل خاورمیانه

حمله برق‌آسای جنبش اسلامی حماس به عمق ۲۴ کیلومتری غلاف غزه، نه تنها موازنه قوا و نظم امنیتی منطقه «منا» را تغییر داد، بلکه سبب تغییر معادله رقابت میان قدرت‌های بزرگ شده است. به عبارت دیگر فرسایشی شدن جنگ غزه علاوه بر از بین بردن «بازدارندگی» رژیم صهیونیستی در برابر محور مقاومت، سبب تقویت چین و روسیه در منطقه ایندوپاسفیک و یورآتلانتیک شده است. گروهی از تحلیلگران معتقدند با ادامه تجاوز نظامی صهیونیست‌ها در شمال نوار غزه و هدف قراردادن مناطق امن در جنوب این باریکه ممکن است سیر تحولات در منطقه شامات از حالت «عقلانیت راهبردی» خارج شده و سبب گسترش دامنه جنگ به سراسر غرب آسیا شود. در صورت تحقق این سناریو منافع قدرت‌های جهانی، بویژه در حوزه تجارت جهانی و امنیت انرژی بیش از پیش تحت تأثیر قرار خواهد گرفت. گروهی دیگر اما با رد این نظر معتقدند بلوک غرب و قدرت‌های نوظهور جهانی به دلیل داشتن منافع مشترک در خاورمیانه علاقه‌ای به گسترش دامنه جنگ در فلسطین اشغالی و طولانی‌تر شدن آن ندارند.

دست بالای روسیه در میدان اوکراین

میدان اوکراین نخستین مناقشه ژئوپلیتیکی تحت تأثیر جنگ جاری در نوار غزه است. طی دو ماه اخیر عمده توجه سیاسی، اقتصادی و نظامی مقامات غربی از کی‌یف منحرف و به سمت تل‌آویو متمرکز شده است. این تغییر روند سبب شده است تا بسیاری از کارشناسان غربگرا نسبت به پیش‌روی احتمالی ارتش روسیه در خاک اوکراین ابراز نگرانی کنند. شاید به همین دلیل ینس استولتنبرگ دبیرکل ناتو گفته است که دولت‌های غربی باید آماده شنیدن «اخبار بد» از جبهه اوکراین باشند. با افزایش تعداد قربانیان غیرنظامی در نوار غزه، افکارعمومی جامعه جهانی منتقد سیاست‌های دوگانه غرب شده و خواستار توقف فوری جنگ در فلسطین اشغالی است.

همچنین تداوم جنگ غزه نوید نفت بشکه‌ای ۱۰۰ دلار در سال آینده میلادی را می‌دهد. تورم در بازار انرژی خبر خوبی برای کشورهای تولیدکننده نفت و گاز بویژه روسیه خواهد بود که درگیر جنگ نیابتی در پیمان آتلانتیک شمالی در شرق اروپاست.

شکست موازنه‌سازی در برابر پکن

«بازی بزرگ» قرن بیست‌ویکم رقابت ژئواستراتژیک چین و ایالات متحده امریکا نیز تحت تأثیر شعله‌ور شدن آتش جنگ در جغرافیای فلسطین است. در سال‌های پایانی دولت باراک اوباما، ساکنان وقت کاخ سفید تصمیم گرفتند تا برای «مهار چین» به تدریج حضور واشنگتن در منطقه خاورمیانه را کاهش دهند و استعدادهای نظامی امریکا در منطقه جنوب شرق آسیا و اقیانوسیه متمرکز شود. انعقاد پیمان اتمی میان امریکا، انگلیس و استرالیا یا افزایش تعهدات نظامی واشنگتن در ژاپن و کره جنوبی نشان‌دهنده تغییر جهت سیاست خارجی واشنگتن است. امریکایی‌ها برای کم کردن نقش خود در منطقه غرب آسیا ابتدا تصمیم گرفتند تا از طریق پیمان کنترل تسلیحات موسوم به «برجام» به نوعی موازنه و ثبات در منطقه غرب آسیا دست یابند. با خروج ترامپ از برجام و انعقاد پیمان ابراهیم میان رژیم صهیونیستی و برخی کشورهای عربی نخبگان دو حزب دموکرات و جمهوریخواه ایجاد موازنه در غرب آسیا را از طریق صلح عبری- عربی و ایجاد تهدید معتبر نظامی علیه ایران دنبال کردند. هم‌زمان دولت بایدن با مطرح کردن ابتکار «هند- عرب- مدیترانه» و میانجیگری میان ریاض- تل‌آویو به دنبال به حاشیه راندن ابتکار «یک کمربند- یک جاده» و تضعیف جایگاه چین در خاورمیانه بود. حال با وقوع عملیات طوفان الاقصی به نظر می‌رسد پروژه ادغام رژیم صهیونیستی در منطقه در کوتاه مدت به تعویق افتاده است.

> دولت بایدن با مطرح کردن ابتکار «هند- عرب- مدیترانه» و میانجیگری میان ریاض- تل‌آویو به دنبال به حاشیه راندن ابتکار «یک کمربند- یک جاده» و تضعیف جایگاه چین در خاورمیانه بود. حال با وقوع عملیات طوفان الاقصی به نظر می‌رسد پروژه ادغام رژیم صهیونیستی در منطقه در کوتاه مدت به تعویق افتاده است

تغییر خطوط بازدارندگی رژیم صهیونیستی

یکی دیگر از قطعات پازل قدرت در نظام بین‌الملل یعنی منطقه غرب آسیا نیز تحت‌تأثیر عملیات طوفان الاقصی قرار دارد. اکثر تحلیلگران حوزه روابط بین‌الملل معتقدند که حمله هفت اکتبر دیوار بازدارندگی صهیونیست‌ها در برابر محور مقاومت را فروریخته و هم‌اکنون ایران دست برتر را در جریان نبرد پنهان با اسرائیل دارد. تنها چند ساعت پس از حمله موفقیت‌آمیز حماس، تل‌آویو به دلیل فقدان «عمق راهبردی» در منطقه دست کمک به سوی کشورهای غربی دراز کرد. برخی کارشناسان معتقدند که اگر کمک‌های استراتژیک واشنگتن، لندن و پاریس نبود امکان فروپاشی ساختارهای نظامی- اطلاعاتی و بازشدن جبهه جدید در شمال سرزمین‌های اشغالی وجود داشت. شاید به همین دلیل سید حسن نصرالله در جریان سخنرانی تاریخی «سوم نوامبر» از تجهیز نیروهای مقاومت لبنان به موشک‌های مناسب برای هدف قراردادن ناوهای امریکا در مدیترانه شرقی سخن گفت. در جبهه جنوبی نیروهای انصارالله علاوه بر حمله موشکی- پهپادی به شهر بندری ایلات، به شبکه کشتیرانی تجار صهیونیست در دریای سرخ و خلیج عدن را هدف قرار داد. هم‌زمان گروه‌های مقاومت حاضر در جغرافیای عراق و سوریه بیش از ۶۰ بار پایگاه‌های امریکا را هدف قرار دادند. استراتژی «تهاجمی» مقاومت علیه منافع واشنگتن- تل‌آویو در سراسر منطقه نشان‌دهنده تغییر نظم امنیتی خاورمیانه به نفع ایران است.

آغاز «جنگ سرد» جدید

بحران مالی سال ۲۰۰۸ نشان‌دهنده فروریختن نظم تک قطبی و حرکت نظام بین‌الملل به سمت نظم «چندقطبی» است. یکی از ویژگی‌های اصلی دوران گذار افزایش احتمال برخورد منافع میان قدرت‌های منطقه‌ای- بین‌المللی است. در چنین شرایطی امریکا برای حفظ «هژمونی» و «حفظ وضع موجود» سعی دارد تا گسل‌های ژئوپلیتیکی با روسیه و چین را فعال کند تا این دو قدرت نوظهور را مهار کند. آغاز بحران اوکراین، شعله‌ورشدن آتش جنگ در فلسطین و تشدید تنش میان چین- تایوان نشان‌دهنده حرکت قدرت‌های بزرگ به سمت رقابت ژئوپلیتیکی و برخورد نظامی است. در بازی بزرگ میان قدرت‌های قدیمی و جدید نظام بین‌الملل، عملیات طوفان الاقصی تأثیر مهمی روی هندسه قدرت جهانی بر جای گذاشته است. با پذیرش این پیش‌فرض سؤال مهم و راهبردی آن است که سرانجام برنده این بحران ژئوپلیتیکی چه بازیگرانی خواهند بود؟ آیا طوفان الاقصی پایه‌های نظم غربی را سست کرده است؟ روزها و ماه‌های آینده پاسخ این سؤالات سخت را مشخص خواهد کرد.

دیدگاه

نتیجه وارونه
سیاست خاورمیانه‌ای امریکا

نیروهای امریکایی هنوز در خاورمیانه در تلاش برای بازدارندگی ایران و حزب‌الله از دخالت در جنگ اسرائیل با حماس هستند و این خطر وجود دارد که به یک جنگ بزرگ دیگر در خاورمیانه کشانده شوند. «کریستوفر مک کالیون»، عضو اندیشکده اولویت‌های دفاعی واشنگتن در گزارشی که پیرامون جنگ جاری در خاورمیانه نوشته است به دشواری‌هایی اشاره کرده که این روزها «جو بایدن»، رئیس‌جمهور امریکا در مواجهه با قدرت جبهه مقاومت و نقش پیدا و پنهان جمهوری اسلامی در تحولات کنونی روبه‌روست. این تحلیلگر غربی در گزارش خود با این مقدمه که ایالات متحده امریکا اکنون خود را در سه بحران عمده ژئوپلیتیکی در سه نقطه دوردست جهان گرفتار کرده، آورده است: «این وضعیت، ایالات متحده را در برابر سه قدرت مهم قرار داده، آن هم از طرف سه کشوری که امریکا با آنان پیمان اتحاد ندارد؛ اسرائیل، اوکراین، تایوان.»

نیروهای امریکایی هنوز در خاورمیانه برای بازدارندگی ایران و حزب‌الله از دخالت در جنگ اسرائیل با حماس در تلاش هستند و این خطر وجود دارد که به یک جنگ بزرگ دیگر در خاورمیانه کشانده شوند. در شرق اروپا هم امریکا اساساً در یک جنگ نیابتی با روسیه بر سر تهاجم مسکو به اوکراین درگیر است. در شرق آسیا نیز امریکا با ریسک یک رویارویی فاجعه‌بار با چین بر سر تایوان روبه‌روست.

به رغم ادعاهای «بایدن» درباره غیرقابل جایگزین بودن رهبری امریکا و نقش اساسی‌اش در یکپارچگی جهان، دخالت ایالات متحده در این بحران‌ها، تنها به تطویل بیش از حد بحران انجامیده و موجد ریسک‌هایی غیرضروری، شعله‌ور شدن خصومت‌های محلی و محرومیت مردم امریکا از منابعی است که در داخل به آنها نیاز بیشتری احساس می‌شود. در واقع مردم امریکا، بی‌میلی فزاینده‌ای به تخصیص بودجه نظامی برای جنگ در خارج نشان می‌دهند. افکارسنجی‌های اخیر از کاهش حمایت طرفداران هر دو حزب دموکرات و جمهوریخواه، از هر دو کشور اسرائیل و اوکراین نشان دارد. سیاست چنددهه‌ای امریکا در حفظ دوستان و دشمنان دائمی در خاورمیانه، نتیجه وارونه‌ای در دستیابی به هدف اعلام شده‌اش یعنی دستیابی به ثبات منطقه‌ای دارد. امریکا در سال‌های اخیر، ایران را با تحمیل فشار حداکثری اقتصادی به یک دشمن تبدیل کرد و یک چهره کلیدی نظامی ایران، ژنرال قاسم سلیمانی را هم ترور کرد. همچنین، تلاش برای امنیت منطقه‌ای توسط شرکای امریکا هم پیشرفتی نداشته است. امریکا، به رغم تداوم شهرک‌سازی‌های اسرائیل در کرانه باختری اشغالی و محاصره دیرپای غزه، پیوسته از اسرائیل حمایت کرده و تشدید منازعه عمیق اسرائیلی – فلسطینی را موجب شده است که اکنون منطقه را به غرق شدن تهدید می‌کند.

«بایدن» ادعا می‌کند اگر روسیه در اوکراین متوقف نشود، ولادیمیر پوتین، رئیس‌جمهور روسیه به لهستان یا کشورهای بالتیک دستور یورش خواهد داد. این نامحتمل است. رئیس‌جمهور امریکا همچنین می‌گوید اگر روسیه در اوکراین قاطعانه شکست نخورد، چین برای حمله به تایوان جسارت پیدا خواهد کرد. این تصور هم به همان اندازه بی‌پایه است. همان طور که دانشمندان علوم سیاسی همچون داریل پرس Dar-yl Press و جاناتان مرسر Jonathan Mercer استدلال می‌کنند، رفتار آینده یک دشمن را باید بر پایه توانمندی‌های کنونی و منافع متصور آن پیش‌بینی کرد و نه با توجه به رفتارهای پیشین آن؛ در بافت گذشته‌ای متفاوت. اگر چین به تایوان حمله کند، به احتمال بیشتر به این دلیل است که پکن در تایوان، منافعی بیش از واشنگتن دارد، از یک برتری نظامی در صدمایلی سواحلش برخوردار است و براین باور است که هیچ راهی برای یکپارچه کردن صلح‌آمیز تایوان با سرزمین اصلی چین باقی نمانده است. بنابراین ربطی به حمایت یا عدم حمایت امریکا از اوکراین ندارد.

ضرورت یک راهبرد خویشتندارانه‌تر

امریکا باید یک راهبرد بلندمدت خویشتندارانه‌تر را در پیش گیرد که اولویت‌های منافع خارجی این کشور را با دقت بیشتری مشخص کند، ریسک گرفتاری‌اش کمتر باشد، کمتر برای رقبای دوردست، تحریک‌کننده باشد و همخوانی بیشتری با منابع و نیازهای داخلی امریکا داشته باشد. امریکا نباید دشمنان و دوستان دائمی داشته باشد. باید از متحد کردن حریفان خود دست بردارد. همگرایی فزاینده امنیتی میان چین، روسیه و ایران، تا حد زیادی متکی بر یک تهدید مشترک از ناحیه امریکاست و نه تلاشی برای صدور یک نوع رژیم خاص. نکته بعدی هم اینکه امریکا باید بار مدیریت تهدیدهای منطقه‌ای را بر عهده شرکای منطقه‌ای‌اش بگذارد، بویژه در خاورمیانه و اروپا. سرانجام اینکه اگر امریکا خواهان پیشبرد ارزش‌های دموکراتیک در جهان است، باید این کار را با ارائه الگویی موفق از دموکراسی در داخل کشور انجام دهد که ارزش پیروی در خارج را داشته باشد.